



صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

معاونت سیاسی

اداره پژوهش‌های سیاسی

نشست کارشناسی؛ جناب آقای فقیهی؛ معاون مدیر کل دیپلماسی عمومی وزارت خارجه

بررسی اجمالی دیپلماسی عمومی در چهار دهه انقلاب اسلامی



فرآورده‌های خبری و تولیدات پژوهشی در بخش‌های زیر قابل دسترس است:

– وب سایت خبرگزاری صدا و سیما (سرویس پژوهش) <http://www.iribnews.ir>

پژوهشگر: مرتضی هوشیار

- هدف از دیپلماسی عمومی اطلاع‌رسانی یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی دیگر کشورها است.
- انواع قدرت به سه قسم تقسیم می‌شود: قدرت سخت، قدرت نرم، قدرت هوشمند که از ترکیب این دو نوع قدرت است.
- دیپلماسی عمومی یکی از ابزار قدرت نرم است.
- دیپلماسی عمومی در دو سطح دیده می‌شود: سنتی و مدرن
- فرهنگ و تمدن باسابقه و مردمسالاری دینی منابع اصلی قدرت نرم جمهوری اسلامی هستند.
- نامه حضرت امام و رهبر معظم انقلاب به جوانان نمونه ارزشمند از دیپلماسی عمومی در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

◆ مقدمه

دیپلماسی عمومی در چهار دهه انقلاب اسلامی، به عنوان یک ابزار مهم قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. معرفی انقلاب اسلامی ایران با ارزش‌ها، ایدئولوژی و اهداف اسلامی و ایرانی‌اش و نیز مقابله و مقاومت در برابر سلطه جویی قدرتهای استکباری با بهره‌گیری مناسب از دیپلماسی عمومی، به مردم منطقه و جهان شکل می‌گیرد که نقاط عطف آن را در نامه حضرت امام خمینی (ره) به گورباچف و دو نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپایی، می‌توان مشاهده کرد. براین اساس با نگاه مختصری به تعاریف دیپلماسی عمومی، به پژوهش در این زمینه می‌پردازیم.

دیپلماسی عمومی (Public diplomacy)؛ به برنامه‌های تحت حمایت دولت اشاره دارد که هدف از آن‌ها اطلاع‌رسانی یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی دیگر کشورها است. ابزار اصلی آن نیز انتشار متن، تصاویر، دادو ستد فرهنگی، رسانه‌های همگانی و اینترنت است.

از مباحث مهمی که به دیپلماسی مرتبط است قدرت است. قدرت خود به سه قسم تقسیم می‌شود: قدرت سخت، قدرت نرم، ترکیب این دو نوع قدرت.

دیپلماسی عمومی که خود یکی از ابزار قدرت نرم است شامل برنامه‌های فرهنگی و آموزشی و تبادل شهروندان سایر کشورها و در چارچوب حمایت‌های دولتی می‌باشد. دیپلماسی عمومی می‌تواند از طریق کانال‌های رسمی یا خصوصی و نیز توسط مؤسسات یا افراد صورت بگیرد.

بر این اساس چند سؤال به ذهن می‌رسد که به شرح زیر است:

– سؤال اصلی

– منابع قدرت نرم در جمهوری اسلامی کدامند؟ چه نسبتی میان جمهوری اسلامی و دیپلماسی عمومی وجود دارد؟ جایگاه نامه های حضرت امام و مقام معظم رهبری در قدرت نرم و دیپلماسی عمومی چیست؟

– سئوالات فرعی

– چه نسبتی میان نامه حضرت امام خمینی به گورباچف و نامه های رهبر معظم انقلاب به جوانان اروپایی وجود دارد؟

آیا ابزار قدرت نرم در ساماندهی فضای سیاسی داخلی جمهوری اسلامی میتواند مفید باشد؟

– نگاه کنونی جمهوری اسلامی به قدرت نرم و دیپلماسی برای نیل به اهداف خارجیش چیست؟

– آیا دیپلماسی عمومی نقشی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت؟

در نوشتار ذیل (که به طور عمده حاصل پیاده کردن بیانات کارشناس محترم دیپلماسی عمومی و مراجعه به برخی مقالات تخصصی برای تطبیق هر چه بهتر مطالب است) تلاش شده است موضوع بحث در آغاز از منظر علم سیاست^۱ مورد بررسی قرار گیرد:

۱. برگزاری نشست کارشناسی با حضور جناب استاد مجتبی فقیهی در پژوهش خبری (در تاریخ یکشنبه ۹۷/۰۸/۰۶)

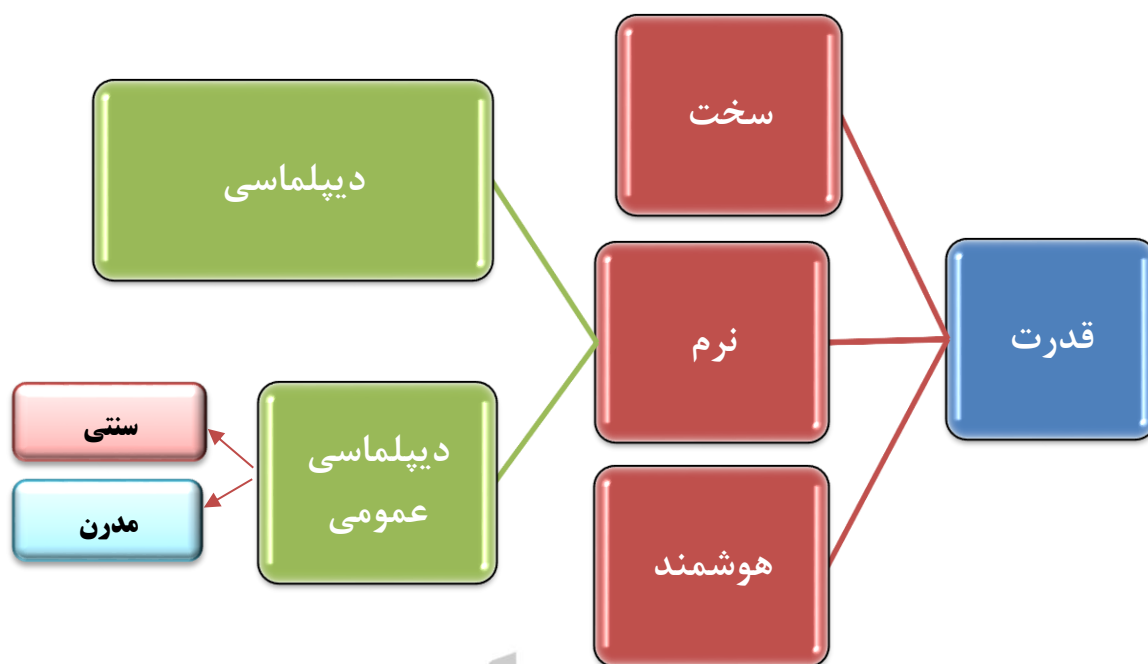
◆ محورهای اصلی پژوهش



◆ دیپلماسی عمومی از گذشته تا امروز

تعاریف زیادی از سیاست خارجی شده است. ریشه واژه دیپلماسی از کلمه دیپلما است. این واژه در یونان باستان به برگه‌های معرفی فرستاده‌های دول خارجی گفته می‌شد. سیاست خارجی را می‌توان شیوه مدیریت روابط خارجی دولت با سایر دولت‌ها و یا دیگر عناصر مهم بازیگر بین‌المللی دانست که به منظور حفظ منافع ملی و حمایت از اتباع خود اجرا می‌شود. بر این اساس روابط بین‌المللی با سیاست خارجی تفاوتی دارد بدین معنا که روابط بین‌الملل شامل روابط بین حکومت‌ها، گروه‌ها، افراد و همه بازیگرها در عرصه بین‌الملل می‌شود که می‌تواند حتی شامل روابط اقتصادی باشد اما سیاست خارجی عبارت است از ابتکارات و اقدامات دولت‌ها برای اجرای سیاست مد نظرشان است. دیپلماسی هم یکی از شیوه‌های اجرای سیاست خارجی است. لغت‌نامه‌های تخصصی هم دیپلماسی را عمل برقراری روابط دولت‌ها از طریق نمایندگان رسمی همچنین ساز و کار اجرای سیاست خارجی و نیل به اهداف آن دانسته‌اند. بعد از گسترش روابط بین‌الملل به ویژه پس از انقلاب صنعتی در اروپا، انواع و شاخه‌های مختلف دیپلماسی همچون دیپلماسی اقتصادی، دیپلماسی نفت، دیپلماسی دلار و... پا به دنیای در حال رشد گذاشت. اما در نیمه قرن بیستم با پیشرفت چشمگیر فناوری اطلاعات دولت‌ها مجبور به تماس با افراد و افکار عمومی شدند و بدین سان دیپلماسی عمومی یا دیپلماسی مردم محور موضوعیت پیدا کرد.

جوزف نای دیپلماسی عمومی را؛ برقراری روابط بلندمدتی که زمینه لازم را برای سیاست خارجی کشور مطلوب کشور ایجاد کند.



اساساً انواع قدرت به سه قسم تقسیم می‌شود: قدرت سخت ، قدرت نرم ، ترکیب این دو نوع قدرت.

قدرت سخت که همواره از سازو کار سخت و خشونت بار همچون تخاصم و درگیری و جنگ بهره می‌برد.

قدرت نرم که هیچ توجهی به ساز و کار خشونت بار ندارد بلکه از امور و سیاست‌های غیر خشن همچون اقدامات فرهنگی و آموزشی مثل انتشار فیلم و نوشتار و .. بهره می‌برد.

ترکیب قدرت نرم و سخت که تلاش می‌کند از ابزارهای هر دو به شکل ترکیب و به مناسبت موقعیت بهره ببرد . مثلاً کاخ سفید در برابر جمهوری اسلامی از این قسم قدرت استفاده می‌کند مثلاً همزمان با تحریم به مذاکره دعوت می‌کند و در آن موقع با ابزار فرهنگی یعنی شبیخون فرهنگی تلاش می‌کند با جمهوری اسلامی مقابله کند.

دیپلماسی عمومی در دو سطح دیده می‌شود **سطح اول (سنتی)** زمانی است که دولتمردان از بالا با شهروندان در پایین گفتگو و تعامل می‌کنند ولی زمانی که دولتمردان در فضای مجازی و هم سطح با شهروندان به گفتگو و تعامل می‌پردازند شاهد **دیپلماسی عمومی مدرن** هستیم.

♦ بررسی دیپلماسی عمومی در چهار دهه جمهوری اسلامی

واقعیت این است که انقلاب اسلامی اساساً یک انقلاب مردمی است و آن بنابراین بر پایه قدرت نرم و دیپلماسی عمومی شکل گرفت. قانون اساسی ایران و ذات جمهوری اسلامی مردمی و برپایه دیپلماسی عمومی است. ریشه مردمی و دیپلماسی عمومی انقلاب اسلامی به آموزه‌های اسلام بازمی‌گردد که در تعامل با انسان می‌کوشد و مردم را خطاب قرار می‌دهد. منابع قدرت نرم ما فرهنگ و تمدن با سابقه و شناخته شده ماست که مورد احترام زیادی برای جهانیان است. فرهنگ و تمدن ما برگه هویتی و شناسنامه ماست. فرهنگ و تمدن ما از دو رکن ایرانیّت و اسلامیّت تشکیل شده است. عامل بعدی که ما پس از انقلاب شاهد آن بودیم؛ مردمسالاری دینی است.

در ۱۱ دی ۱۳۶۷ (اولین روز سال ۱۹۸۹ میلادی) آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، محمدجواد لاریجانی و خانم مرضیه حدیدچی دباغ به نمایندگی از حضرت امام خمینی نامه‌ای را خطاب به میخائیل گورباچف آخرین دبیرکل حزب کمونیست شوروی تسلیم کردند. در این نامه بنیانگذار انقلاب اسلامی نسبت به مرگ کمونیسم هشدار داد و جمله معروف زیر را تصریح کرد که: جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به درآورد.^۱ اما با گذشت ربع قرن از نامه یادشده که بی‌تردید آشکارا فروپاشی ابرقدرت شرق را دو سال پیشتر از وقایع فروپاشی شوروی پیشگویی کرده بود حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در تاریخ اول بهمن ماه ۱۳۹۳ نامه‌ای به جوانان غربی با عنوان «خطاب به جوانان اروپا و آمریکای شمالی» مرقوم کردند. ایشان اندکی بعد در ۸ آذر ۱۳۹۴ نامه دومی با عنوان «به عموم جوانان در کشورهای غربی»، و با هشتگ CommonWorry به معنای «نگرانی مشترک» به واسطه حملات تروریستی فرانسه، به ۹ زبان منتشر کردند که در اینترنت پخش شد، به سیاست‌های متناقض آمریکا و غرب در قبال تروریسم، تهاجم‌های نظامی به جهان اسلام، محکوم کردن حمله تروریستی پاریس، خون‌ریزی در فلسطین و خشونت داعش در عراق و سوریه، لزوم مقابله با اندیشه خشونت‌زا، و تروریسم به عنوان درد مشترک جهان اسلام و غرب پرداخته شده‌است که مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت.

۱. ۱۱ دی ۱۳۶۷/۲۲ جمادی الاول ۱۴۰۹.



◆ چند نکته :

یک / نامه حضرت امام به گورباچف در قالب دیپلماسی سران و با هدف نجات مردم شوروی به رشته تحریر درآمد. البته محتوای فلسفی نامه مهمترین دشواری برای فهم مخاطب است.

دو / نکته مشترک در نامه‌های حضرت امام خمینی و رهبر معظم انقلاب، دعوت به بازگشت به فطرت پاک انسانی است. ولی این نامه در قالب دیپلماسی عمومی (مدرن) بود.

سه / یکی دیگر از الزامات ضروری برای این دیپلماسی این است که مراجع ذیصلاح پایین دستی ملزمند برای فهم و بهره برداری مخاطبین نامه‌های یادشده را که کلی و کلان هستند جزیی تر و قابل فهم برای دیگران کنند. در صورت غفلت از الزام یادشده این نوع دیپلماسی دچار آسیب می‌شود.

چهار / استقلال طلبی و استکبار ستیزی جمهوری اسلامی یکی از مهمترین مولفه‌های قدرت نرم ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که در جهان در حال توسعه و به ویژه در میان مسلمانان جهان به بزرگی یاد می‌شود.

◆ آسیب شناسی

در بررسی دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی در چهار دهه اخیر در کنار موفقیت‌های متعدد و چشمگیر، کاستی‌هایی هم ملاحظه می‌شود که ضرورت دارد با آسیب شناسی مناسب جهت ارتقاء دیپلماسی عمومی کوشید. از جمله مهمترین عواملی که دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی را با کاستی مواجه می‌کند عبارتند از ؛ **ناآگاهی و عدم شناخت کافی** موقعیت‌ها، **تعلل و بی‌توجهی به زمان مناسب** برای اقدامات تخصصی که موجب تعلل و در نتیجه فرصت سوزی می‌شود. و در پایان **موازی کاری** نهادها و سازمان‌ها در مورد معین، که منجر به تضعیف فرصت می‌شود.



◆ نتیجه گیری

حکومت داری در جهان امروز به دلیل **تنوع و تکثر** پیش‌آمده در عین حال که دشوارتر از قبل شده اما از ابزار متنوعتری برای فرمانروایی مناسب بر شهروندان بهره می‌برد. بی‌شک یکی از این ابزار **دیپلماسی عمومی** است. بر خلاف گذشته که دولتمردان خود را از تماس با رعیت بی‌نیاز می‌دیدند، با پیشرفت جوامع انسانی این نیاز برای مسؤولین حکومتی کم کم خودنمایی کرد. اما دین مبین اسلام که همواره تلاش دارد با برقراری رابطه با انسان وی را به سعادت رهنمون سازد همواره از ارتباطات انسانی که خود پایه دیپلماسی است بهره برده است. از آنجاییکه جمهوری اسلامی نیز در وهله اول یک جریان اسلامی است به خودی خود این ویژگی (دیپلماسی عمومی) را دارا می‌باشد. مویید این نکته دستورات رهبری و بنیانگذار جمهوری اسلامی است. در کنار این مجموعه قوانین حاکم بر جمهوری اسلامی به ویژه قانون اساسی و مردمسالاری دینی حاکم بر جامعه این جریان را تقویت می‌کند. با توجه به این واقعیت‌هاست که به اذعان غرب جمهوری اسلامی بزرگ‌ترین دموکراسی در منطقه است.

♦ متن نامه امام خمینی(ره) به میخائیل گورباچف (۱۱ دی ۱۳۶۷):

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای گورباچف، صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی، از آنجا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می‌شود که جنبه‌عالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان، خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته‌اید، و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، لازم دیدم نکاتی را یادآور شوم. هر چند ممکن است حیطه تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حل معضلات حزبی و در کنار آن حل پاره‌ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهامت تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می‌کنید، اولین مسئله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدا زدایی» و «دین زدایی» از جامعه، که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدید نظر نمایید؛ و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست. البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است..

جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد. حضرت آقای گورباچف، ممکن است شما اثباتاً در بعضی جهات به مارکسیسم پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه‌ها اعتقاد کامل خودتان را به آن ابراز کنید؛ ولی خود می‌دانید که ثبوتاً اینگونه نیست. رهبر چین (۱) اولین ضربه را به کمونیسم زد؛ و شما دومین و علی‌الظاهر آخرین ضربه را بر پیکر آن نواختید. امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم. ولی از شما جداً می‌خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ (۲) نشوید. امیدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین لایه‌های پوسیده هفتاد سال کژای جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدايید. امروز دیگر دولتهای همسو با شما که دلشان برای وطن و مردمشان می‌تپد هرگز حاضر نخواهند شد بیش از این منابع زیرزمینی و رو زمینی کشورشان را برای اثبات موفقیت کمونیسم، که صدای شکستن استخوانهایش هم به گوش فرزندانسان رسیده است، مصرف کنند.

آقای گورباچف وقتی از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوریه‌های شما پس از هفتاد سال بانگ «الله اکبر» و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت- صلی الله علیه و آله و سلم- به گوش رسید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی (ص) را از شوق به گریه انداخت. لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان بینی مادی و الهی بیندیشید. مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را «حس» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند؛ و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد موجود نمی‌دانند. قهراً جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت، را یکسره افسانه می‌دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی اعم از «حس و عقل» می‌باشد، و چیزی که معقول باشد داخل در قلمرو علم می‌باشدگر چه محسوس نباشد. لذا هستی اعم از غیب و شهادت است، و چیزی که ماده ندارد، می‌تواند موجود باشد. و همان‌طور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.

قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می‌کند، و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست و گرنه دیده می‌شد. لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً (۳) می‌فرماید: لَا تُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۴) از قرآن عزیز و کریم و استدلال آن در موارد وحی و نبوت و قیامت بگذریم، که از نظر شما اول بحث است، اصولاً میل نداشتم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه، بخصوص فلاسفه اسلامی، بیندازم. فقط به یکی- دو مثال ساده و فطری و وجدانی که سیاسیون هم می‌توانند از آن بهره‌ای ببرند بسنده می‌کنم. این از بدیهیات است که ماده و جسم هر چه باشد از خود بیخبر است. یک مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است. در صورتی

که به عیان می بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است. می داند کجاست؛ در محیطش چه می گذرد؛ در جهان چه غوغایی است. پس، در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی میرد و باقی است. انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می خواهد. و شما خوب می دانید که انسان می خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد. آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم. انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است. اگر جناب عالی میل داشته باشید در این زمینه ها تحقیق کنید، می توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه، به نوشته های فارابی (۵) و بوعلی سینا (۶) - رحمه الله علیهما - در حکمت مشاء مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس؛ و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتابهای سهروردی (۷) - رحمه الله علیه - در حکمت اشراق مراجعه نموده، و برای جناب عالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صِرف که منزله از حس می باشد نیازمند است؛ و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمآلهین (۸) - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین والصالحین - مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هرگونه اندیشه از ماده منزله است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.

دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و بخصوص محی الدین ابن عربی (۹) نام نمی برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در اینگونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر ز موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف، اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات، از شما می خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید. و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزشهای والا و جهان شمول اسلام است که می تواند وسیله راحتی و نجات همه ملتها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسئله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد. ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می دانیم. با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوریهای شوروی، نشان دادید که دیگر اینگونه فکر نمی کنید که مذهب مخدر جامعه است. (۱۰) راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرتها چون کوه استوار کرده است مخدر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است مخدر جامعه است؟ آری، مذهبی که وسیله شود تا سرمایه های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، در اختیار ابرقدرتها و قدرتها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است مخدر جامعه است. ولی این دیگر مذهب واقعی نیست؛ بلکه مذهبی است که مردم ما آن را «مذهب امریکایی» می نامند.

در خاتمه صریحاً اعلام می کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می تواند خلأ اعتقادی نظام شما را پر نماید. و در هر صورت، کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری و روابط متقابل معتقد است و آن را محترم می شمارد. والسلام علی من اتبع الهدی). (۱۱/۱۰۸۹ - سایت جماران)

◆ متن نامه نخست رهبر معظم انقلاب به جوانان غربی (۱ بهمن ۱۳۹۳):

بسم الله الرحمن الرحيم

به عموم جوانان در اروپا و امریکای شمالی

حوادث اخیر در فرانسه و وقایع مشابه در برخی دیگر از کشورهای غربی مرا متقاعد کرد که درباره‌ی آنها مستقیماً با شما سخن بگویم. من شما جوانان را مخاطب خود قرار میدهم؛ نه به این علت که پدران و مادران شما را ندیده می‌انگارم، بلکه به این سبب که آینده‌ی ملت و سرزمینتان را در دستان شما میبینم و نیز حسّ حقیقت‌جویی را در قلبهای شما زنده‌تر و هوشیارتر می‌یابم. همچنین در این نوشته به سیاستمداران و دولتمردان شما خطاب نمیکنم، چون معتقدم که آنان آگاهانه راه سیاست را از مسیر صداقت و درستی جدا کرده‌اند.

سخن من با شما درباره‌ی اسلام است و به‌طور خاص، درباره‌ی تصویر و چهره‌ای که از اسلام به شما ارائه میگردد. از دو دهه پیش به این سو — یعنی تقریباً پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی — تلاشهای زیادی صورت گرفته است تا این دین بزرگ، در جایگاه دشمنی ترسناک نشانده شود. تحریک احساس رعب و نفرت و بهره‌گیری از آن، متأسفانه سابقه‌ای طولانی در تاریخ سیاسی غرب دارد. من در اینجا نمیخواهم به «هراس‌های» گوناگونی که تاکنون به ملت‌های غربی القاء شده است، بپردازم. شما خود با مروری کوتاه بر مطالعات انتقادی اخیر پیرامون تاریخ، می‌بینید که در تاریخنگاری‌های جدید، رفتارهای غیر صادقانه و مزورانه‌ی دولتهای غربی با دیگر ملت‌ها و فرهنگهای جهان نکوهش شده است. تاریخ اروپا و امریکا از برده‌داری شرمسار است، از دوره‌ی استعمار سرافکننده است، از ستم بر رنگین‌پوستان و غیر مسیحیان خجل است؛ محققین و مورّخین شما از خونریزی‌هایی که به نام مذهب بین کاتولیک و پروتستان و یا به اسم ملیّت و قومیت در جنگهای اوّل و دوّم جهانی صورت گرفته، عمیقاً ابراز سرافکندگی میکنند. این به‌خودی‌خود جای تحسین دارد و هدف من نیز از بازگو کردن بخشی از این فهرست بلند، سرزنش تاریخ نیست، بلکه از شما میخواهم از روشنفکران خود بپرسید چرا وجدان عمومی در غرب باید همیشه با تأخیری چند ده ساله و گاهی چند صد ساله بیدار و آگاه شود؟ چرا بازنگری در وجدان جمعی، باید معطوف به گذشته‌های دور باشد نه مسائل روز؟ چرا در موضوع مهمّی همچون شیوه‌ی برخورد با فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، از شکل‌گیری آگاهی عمومی جلوگیری میشود؟

شما بخوبی میدانید که تحقیر و ایجاد نفرت و ترس موهوم از «دیگری»، زمینه‌ی مشترک تمام آن سودجویی‌های ستمگرانه بوده است. اکنون من میخواهم از خود بپرسید که چرا سیاست قدیمی هراس‌افکنی و نفرت‌پراکنی، این بار با شدّتی بی‌سابقه، اسلام و مسلمانان را هدف گرفته است؟ چرا ساختار قدرت در جهان امروز مایل است تفکر اسلامی در حاشیه و انفعال قرار گیرد؟ مگر چه معانی و ارزشهایی در اسلام، مزاحم برنامه‌ی قدرتهای بزرگ است و چه منافعی در سایه‌ی تصویرسازی غلط از اسلام، تأمین میگردد؟ پس خواسته‌ی اوّل من این است که درباره‌ی انگیزه‌های این سیاه‌نمایی گسترده علیه اسلام پرسش و کاوش کنید. خواسته‌ی دوم من این است که در واکنش به سیل پیشداوری‌ها و تبلیغات منفی، سعی کنید شناختی مستقیم و بی‌واسطه از این دین به دست آورید. منطق سلیم اقتضاء میکند که لااقل بدانید آنچه شما را از آن میگریزانند و میترسانند، چیست و چه ماهیتی دارد. من اصرار نمیکنم که برداشت من یا هر تلقّی دیگری از اسلام را بپذیرید بلکه میگویم اجازه ندهید این واقعیت پویا و اثرگذار در دنیای امروز، با اغراض و اهداف آلوده به شما شناسانده شود. اجازه ندهید ریاکارانه، تروریست‌های تحت استخدام خود را به عنوان نمایندگان اسلام به شما معرفی کنند. اسلام را از طریق منابع اصیل و مأخذ دست اوّل آن بشناسید. با اسلام از طریق قرآن و زندگی پیامبر بزرگ آن (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آشنا شوید. من در اینجا مایل‌م بپرسم آیا تاکنون خود مستقیماً به قرآن مسلمانان مراجعه کرده‌اید؟ آیا تعلیم پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و آموزه‌های انسانی و اخلاقی او را مطالعه کرده‌اید؟ آیا تاکنون به جز رسانه‌ها، پیام اسلام را از منبع دیگری دریافت کرده‌اید؟ آیا هرگز از خود پرسیده‌اید که همین اسلام، چگونه و بر مبنای چه ارزشهایی طیّ قرون متمادی، بزرگترین تمدن علمی و فکری جهان را پرورش داد و برترین دانشمندان و متفکّران را تربیت کرد؟ من از شما میخواهم اجازه ندهید با چهره‌پردازی‌های موهن و سخیف، بین شما و واقعیت، سدّ عاطفی و احساسی ایجاد کنند و امکان داوری بیطرفانه را از شما سلب کنند. امروز که ابزارهای ارتباطی، مرزهای جغرافیایی را شکسته است، اجازه ندهید شما را در مرزهای ساختگی و ذهنی محصور کنند. اگر چه هیچکس به‌صورت فردی نمیتواند شکافهای ایجاد شده را پر کند، امّا هر یک از شما میتواند به قصد روشننگری خود و محیط پیرامونش، پلی از اندیشه و انصاف بر روی آن شکافها بسازد. این چالش از پیش طراحی شده بین اسلام و شما جوانان، اگر چه ناگوار است امّا میتواند پرسش‌های جدیدی را در ذهن کنج‌گاو و جستجوگر شما ایجاد کند. تلاش در جهت یافتن پاسخ این پرسش‌ها، فرصت مغتنمی را برای کشف حقیقت‌های نو پیش روی شما قرار میدهد. بنابراین، این فرصت را برای فهم صحیح و درک بدون پیشداوری از اسلام از دست ندهید تا شاید به یمن مسئولیت‌پذیری شما در قبال حقیقت، آیندگان این برهه از تاریخ تعامل غرب با اسلام را با آزرده‌گی کمتر و وجدانی آسوده‌تر به نگارش درآورند.

سیدعلی خامنه‌ای

۹۳/۱۱/۰۱ (پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه‌ای اول بهمن هزار و سیصد و نودوسه)

♦ متن نامه دوم رهبر معظم انقلاب به جوانان غربی (۸ آذر ۱۳۹۴):

بسم الله الرحمن الرحيم

به عموم جوانان در کشورهای غربی

حوادث تلخی که تروریسم کور در فرانسه رقم زد، بار دیگر مرا به گفتگو با شما جوانان برانگیخت. برای من تأسف بار است که چنین رویدادهایی بستر سخن را بسازد، اما واقعیت این است که اگر مسائل دردناک، زمینه‌ای برای چاره‌اندیشی و محملی برای همفکری فراهم نکند، خسارت دوچندان خواهد شد. رنج هر انسانی در هر نقطه از جهان، به‌خودی‌خود برای هموعان اندوه‌بار است. منظره‌ی کودکی که در برابر دیدگان عزیزانش جان می‌دهد، مادری که شادی خانواده‌اش به عزا مبدل می‌شود، شوهری که پیکر بی‌جان همسرش را شتابان به سویی می‌برد، و یا تماشاگری که نمیداند تا لحظاتی دیگر آخرین پرده‌ی نمایش زندگی را خواهد دید، مناظری نیست که عواطف و احساسات انسانی را برنیزد. هرکس که از محبت و انسانیت بهره‌ای برده باشد، از دیدن این صحنه‌ها متأثر و متألم می‌شود؛ چه در فرانسه رخ دهد، چه در فلسطین و عراق و لبنان و سوریه. قطعاً یک‌ونیم میلیارد مسلمان همین احساس را دارند و از عاملان و مسببان این فجایع، منجزر و بیزارند. اما مسئله این است که رنجهای امروز اگر مایه‌ی ساختن فردایی بهتر و ایمن‌تر نشود، فقط به خاطره‌هایی تلخ و بی‌ثمر فرو خواهد کاست. من ایمان دارم که تنها شما جوانپایید که با درس گرفتن از ناملایمات امروز، قادر خواهید بود راه‌هایی نو برای ساخت آینده بیابید و سد بیراهه‌هایی شوید که غرب را به نقطه‌ی کنونی رسانده است.

درست است که امروز تروریسم درد مشترک ما و شما است، اما لازم است بدانید که ناامنی و اضطرابی که در حوادث اخیر تجربه کردید، با رنجی که مردم عراق، یمن، سوریه، و افغانستان طی سالهای متمادی تحمل کرده‌اند دو تفاوت عمده دارد؛ نخست اینکه دنیای اسلام در ابعادی بمراتب وسیع‌تر، در حجمی انبوه‌تر و به مدت بسیار طولانی‌تر قربانی وحشت‌افکنی و خشونت بوده است؛ و دوم اینکه متأسفانه این خشونت‌ها همواره از طرف برخی از قدرتهای بزرگ به شیوه‌های گوناگون و به شکل مؤثر حمایت شده است. امروز کمتر کسی از نقش ایالات متحده‌ی آمریکا در ایجاد یا تقویت و تسلیح القاعده، طالبان و دنباله‌های شوم آنان بی‌اطلاع است. در کنار این پشتیبانی مستقیم، حامیان آشکار و شناخته‌شده‌ی تروریسم تکفیری، علی‌رغم داشتن عقب‌مانده‌ترین نظامهای سیاسی، همواره در ردیف متحدان غرب جای گرفته‌اند، و این در حالی است که پیشروترین و روشن‌ترین اندیشه‌های برخاسته از مردم‌سالاری‌های پویا در منطقه، بی‌رحمانه مورد سرکوب قرار گرفته است. برخورد دوگانه‌ی غرب با جنبش‌بیداری در جهان اسلام، نمونه‌ی گویایی از تضاد در سیاستهای غربی است.

چهره‌ی دیگر این تضاد، در پشتیبانی از تروریسم دولتی اسرائیل دیده می‌شود. مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین بیش از شصت سال است که بدترین نوع تروریسم را تجربه می‌کنند. اگر مردم اروپا اکنون چند روزی در خانه‌های خود پناه می‌گیرند و از حضور در مجامع و مراکز پرجمعیت پرهیز می‌کنند، یک خانواده‌ی فلسطینی ده‌ها سال است که حتی در خانه‌ی خود از ماشین کشتار و تخریب رژیم صهیونیست در امان نیست. امروزه چه نوع خشونت‌ی را میتوان از نظر شدت قساوت با شهرک‌سازی‌های رژیم صهیونیست مقایسه کرد؟ این رژیم بدون اینکه هرگز به‌طور جدی و مؤثر مورد سرزنش متحدان پرنفوذ خود و یا لاقل نهادهای بظاهر مستقل بین‌المللی قرار گیرد، هر روز خانه‌ی فلسطینیان را ویران و باغها و مزارعشان را نابود میکند، بی‌آنکه حتی فرصت انتقال اسباب زندگی یا مجال جمع‌آوری محصول کشاورزی را به آنان بدهد؛ و همه‌ی اینها اغلب در برابر دیدگان وحشت‌زده و چشمان اشک‌بار زنان و کودکانی روی می‌دهد که شاهد ضرب و جرح اعضای خانواده‌ی خود و در مواردی انتقال آنها به شکنجه‌گاه‌های مخوفند. آیا در دنیای امروز، قساوت دیگری را در این حجم و ابعاد و با این تداوم زمانی می‌شناسید؟ به گلوله بستن بانویی در وسط خیابان فقط به جرم اعتراض به سرباز تا دندان مسلح، اگر تروریسم نیست پس چیست؟ این بربریت چون توسط نیروی نظامی یک دولت اشغالگر انجام می‌شود، نباید افراطی‌گری خوانده شود؟ یا شاید این تصاویر فقط به این علت که شصت سال مکرراً از صفحه‌ی تلویزیون‌ها دیده شده، دیگر نباید وجدان ما را تحریک کند.

لشکرکشی‌های سالهای اخیر به دنیای اسلام که خود قربانیان بی‌شماری داشت، نمونه‌ای دیگر از منطق متناقض غرب است. کشورهای مورد تهاجم، علاوه بر خسارتهای انسانی، زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی خود را از دست داده‌اند، حرکت آنها به سوی رشد و توسعه به توقف یا کندی گراییده، و در مواردی ده‌ها سال به عقب برگشته‌اند؛ با وجود این، گستاخانه از آنان خواسته می‌شود که خود را ستم‌دیده ندانند. چگونه میتوان کشوری را به ویرانه تبدیل کرد و شهر و روستایش را به خاکستر نشاند، سپس به آنها گفت که لطفاً خود را ستم‌دیده ندانید! به جای دعوت به تفهمیدن و یا از یاد بردن فاجعه‌ها، آیا عذرخواهی صادقانه بهتر نیست؟ رنجی که در این سالها دنیای اسلام از دورویی و چهره‌آرایی مهاجمان کشیده است، کمتر از خسارتهای مادی نیست.

جوانان عزیز! من امید دارم که شما در حال یا آینده، این ذهنیت آلوده به تزویر را تغییر دهید؛ ذهنیتی که هنرش پنهان کردن اهداف دور و آراستن اغراض مودبانه است. به نظر من نخستین مرحله در ایجاد امنیت و آرامش، اصلاح این اندیشه‌ی خشونت‌زا است. تا زمانی که معیارهای دوگانه بر سیاست غرب مسلط باشد، و تا وقتی که تروریسم در نگاه حامیان قدرتمندش به انواع خوب و بد تقسیم شود، و تا روزی که منافع دولتها بر ارزشهای انسانی و اخلاقی ترجیح داده شود، نباید ریشه‌های خشونت را در جای دیگر جستجو کرد.

متأسفانه این ریشه‌ها طیّ سالیان متمادی، بتدریج در اعماق سیاست‌های فرهنگی غرب نیز رسوخ کرده و یک هجوم نرم و خاموش را سامان داده است. بسیاری از کشورهای دنیا به فرهنگ بومی و ملی خود افتخار میکنند، فرهنگهایی که در عین بالندگی و زایش، صدها سال جوامع بشری را بخوبی تغذیه کرده است؛ دنیای اسلام نیز از این امر مستثنا نبوده است. اما در دوره‌ی معاصر، جهان غرب با بهره‌گیری از ابزارهای پیشرفته، بر شبیه‌سازی و همانندسازی فرهنگی جهان پافشاری میکند. من تحمیل فرهنگ غرب بر سایر ملت‌ها و کوچک شمردن فرهنگ‌های مستقل را یک خشونت خاموش و بسیار زیان‌بار تلقی میکنم. تحقیر فرهنگ‌های غنی و اهانت به محترم‌ترین بخش‌های آنها در حالی صورت میگیرد که فرهنگ جایگزین، به‌هیچ‌وجه از ظرفیت جانشینی برخوردار نیست. به طور مثال، دو عنصر «پرخاشگری» و «بی‌بندوباری اخلاقی» که متأسفانه به مؤلفه‌های اصلی فرهنگ غربی تبدیل شده است، مقبولیت و جایگاه آن را حتی در خاستگاهش تنزل داده است. اینک سؤال این است که اگر ما یک فرهنگ ستیزه‌جو، مبتذل و معناگریز را نخواهیم، گنجه‌کاریم؟ اگر مانع سیل ویرانگری شویم که در قالب انواع محصولات شبه هنری به سوی جوانان ما روانه میشود، مقصّریم؟ من اهمیت و ارزش پیوندهای فرهنگی را انکار نمیکنم. این پیوندها هر گاه در شرایط طبیعی و با احترام به جامعه‌ی پذیرا صورت گرفته، رشد و بالندگی و غنا را به ارمغان آورده است. در مقابل، پیوندهای ناهمگون و تحمیلی، ناموفق و خسارت‌بار بوده است. با کمال تأسف باید بگویم که گروه‌های فرومایه‌ای مثل داعش، زائیده‌ی این گونه‌ی وصلتهای ناموفق با فرهنگ‌های وارداتی است. اگر مشکل واقعاً عقیدتی بود، میبایست پیش از عصر استعمار نیز نظیر این پدیده‌ها در جهان اسلام مشاهده میشد، درحالی‌که تاریخ، خلاف آن را گواهی میدهد. مستندات مسلم تاریخی بروشنی نشان میدهد که چگونه تلاقی استعمار با یک تفکر افراطی و مطرود، آن‌هم در دل یک قبیله‌ی بدوی، بذر تندروری را در این منطقه کاشت. و گرنه چگونه ممکن است از یکی از اخلاقی‌ترین و انسانی‌ترین مکاتب دینی جهان که در متن بنیادین خود، گرفتن جان یک انسان را به مثابه‌ی کشتن همه‌ی بشریت میدانند، زباله‌ای مثل داعش بیرون بیاید؟

از طرف دیگر باید پرسید چرا کسانی که در اروپا متولد شده‌اند و در همان محیط، پرورش فکری و روحی یافته‌اند، جذب این نوع گروه‌ها میشوند؟ آیا میتوان باور کرد که افراد با یکی دو سفر به مناطق جنگی، ناگهان آن‌قدر افراطی شوند که هم‌وطنان خود را گلوله‌باران کنند؟ قطعاً نباید تأثیر یک عمر تغذیه‌ی فرهنگی ناسالم در محیط آلوده و مولّد خشونت را فراموش کرد. باید در این زمینه تحلیلی جامع داشت، تحلیلی که آلودگی‌های پیدا و پنهان جامعه را بیابد. شاید نفرت عمیقی که طیّ سالهای شکوفایی صنعتی و اقتصادی، در اثر نابرابری‌ها و احیاناً تبعیض‌های قانونی و ساختاری در دل افشاری از جوامع غربی کاشته شده، عقده‌هایی را ایجاد کرده که هر از چندی بیمارگونه به این صورت گشوده میشود.

به‌هرحال این شما هستید که باید لایه‌های ظاهری جامعه‌ی خود را بشکافید، گره‌ها و کینه‌ها را بیابید و بزدايید. شکافها را به جای تعمیق، باید ترمیم کرد. اشتباه بزرگ در مبارزه با تروریسم، واکنش‌های عجولانه‌ای است که گسست‌های موجود را افزایش دهد. هر حرکت هیجانی و شتاب‌زده که جامعه‌ی مسلمان ساکن اروپا و آمریکا را که متشکل از میلیون‌ها انسان فعال و مسئولیت‌پذیر است، در انزوا یا هراس و اضطراب قرار دهد و بیش از گذشته آنان را از حقوق اصلی‌شان محروم سازد و از صحنه‌ی اجتماع کنار گذارد، نه تنها مشکل را حل نخواهد کرد بلکه فاصله‌ها را عمق، و کدورت‌ها را وسعت خواهد داد. تدابیر سطحی و واکنشی — مخصوصاً اگر وجاهت قانونی بیابد — جز اینکه با افزایش قطب‌بندی‌های موجود، راه را بر بحرانهای آینده بگشاید، ثمر دیگری نخواهد داشت. طبق اخبار رسیده، در برخی از کشورهای اروپایی مقرراتی وضع شده است که شهروندان را به جاسوسی علیه مسلمانان وامیدارد؛ این رفتارها ظالمانه است و همه میدانیم که ظلم، خواه‌ناخواه خاصیت برگشت‌پذیری دارد. وانگهی مسلمانان، شایسته‌ی این ناسپاسی‌ها نیستند. دنیای باختر قرن‌ها است که مسلمانان را بخوبی می‌شناسد؛ هم آن روز که غربیان در خاک اسلام میهمان شدند و به ثروت صاحبخانه چشم دوختند، و هم روز دیگر که میزبان بودند و از کار و فکر مسلمانان بهره جستند، اغلب جز مهربانی و شکیبایی ندیدند. بنابراین من از شما جوانان میخواهم که بر مبنای یک شناخت درست و با ژرف‌بینی و استفاده از تجربه‌های ناگوار، بنیانهای یک تعامل صحیح و شرافتمندانه را با جهان اسلام پی‌ریزی کنید. در این صورت، در آینده‌ای نه‌چندان دور خواهید دید بنایی که بر چنین شالوده‌ای استوار کرده‌اید، سایه‌ی اطمینان و اعتماد را بر سر معمارانش میگستراند، گرمای امنیت و آرامش را به آنان هدیه میدهد، و فروغ امید به آینده‌ای روشن را بر صفحه‌ی گیتی میتاباند.

سیدعلی خامنه‌ای ۸ آذر ۱۳۹۴ (پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه‌ای هشتم آذر هزار و سیصد و نودو چهار)